



پراگماتیسم

دکتر حسین حاتمی نژاد

استادیار جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری دانشگاه تهران

محمداکبر پورسراسکانرود

کارشناس ارشد جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری

نشده است. فلسفه شاید خیلی پیچیده و غامض و بسیار دور از علائق مستقیم و عاجل یک ملت جوان و نیرومند به نظر می‌رسید. (جیمز، ۱۳۷۷: ۴۱)

پراگماتیسم چیست؟

واژه پراگماتیسم مشتق از واژه یونانی Pragma و به معنی عمل است این واژه اولین بار توسط چارلز ساندرز پیرس منطق دان آمریکایی به کار برده شد. مقصود او از به کار بردن این واژه روشی برای حل کردن ارزشیابی مسائل عقلی بود اما به تدریج معنای پراگماتیسم تغییر کرد. در روش پراگماتیکی مطلقاً هیچ چیز تازه‌ای وجود ندارد. پراگماتیسم بیانگر رویکردی کاملاً آشنا در فلسفه یعنی همان رویکرد تجربه‌گرایانه است. (باقری، عطاران، ۱۳۷۴: ۱۱۰)

واژه پراگماتیسم به معنای وسیع‌تر یعنی نوعی «نظریه حقیقت» در قبال دو نظریه معروف دیگر در باب حقیقت یا صدق - نظریه مطابقت (correspondence theory of truth) که حقیقت عبارت است از مطابقت گزاره‌ها با واقعیت خارجی آن می‌داند که ارسطو و فلاسفه‌ی اسلامی به این نظریه معتقدند، نظریه پیوستگی (coherence theory of truth) که فلاسفه غرب از دکارت به بعد معمولاً آن را پذیرفته‌اند و به معنای هماهنگی اجزای یک نظریه است. نظریه پراگماتیسم معتقد است: یک عقیده در صورتی حقیقی است که هرگاه عمل مطابق آن واقع شود، به طور تجربی نتایج رضایت‌بخش و محسوس به بار آورد، یعنی حقیقت باید به مثابه رابطه پیامدهای رضایت‌بخش و محسوس با اعمالی که از عقاید معین ناشی می‌شود در نظر گرفته شود. حقیقت چیزی جز این نیست که تصورات تنها تا آنجا حقیقی‌اند که ما را در ایجاد رابطه‌ای رضایتی بخش با دیگر بخش‌های تجربه‌مان یاری رسانند. هر نظری که ما را کامیابانه از قسمتی از تجربه‌مان به قسمت دیگر آن ببرد، چیزها را به گونه‌ای رضایت‌بخش به هم ربط دهد، تضمین شده باشد امور را ساده کند و در نیروی کار صرفه‌جویی به عمل آورد، به همان اندازه، تا همان جا و به گونه‌ای ابزاروار حقیقی است. این جمله اخیر به صورت کاملاً روشن ملاک حقیقی بودن یک نظریه را افاده عملی آن به صورت رضایت‌بخش می‌داند که در اشکال ساده تضمین شده و تجارب مرتبط نمودار می‌شود. به عبارت دیگر، افاده عملی، برای ما یک حالت رضایت‌بخش به ارمغان آورد. رضایت‌بخش بودن نیز یعنی این رأی مثلاً با مجموع دل‌بستگی‌های وجودی بشر سازگار باشد. مقصود این است که اگر این رأی را بپذیریم، در هیچ جا از وجود خودمان احساس تعارض و مشکل نمی‌کنیم.

پراگماتیسم دو معنی فلسفی دارد:

۱- ریشه آن یک کلمه یونانی به نام پراگما - نظر دکترین است که عنوان معیار برای حقیقت به ارزش عمل اتکاء دارد. با توجه به این که حقیقت مطلق وجود ندارد و واقعیت چیزی نیست جزء موفقیت این پراگماتیسم به

چکیده

پراگماتیسم جنبشی با ریشه آمریکایی است که عمیقاً بر حیات عقلی در آمریکا مؤثر بوده و در بریتانیا نفوذ و تأثیر فراینده دارد. تحلیل فلسفی اصل و منشاء آن در انگلستان و وین بوده و ابتدا در بریتانیا و اخیراً در ایالات متحده برخورد و تماس فکری وسیعی داشته است. پراگماتیسم مخصوصاً روشی است برای حل یا ارزشیابی مسائل عقلی، و نیز نظریه‌ای است در باب انواع شناسایی‌هایی که ما مستعد تحصیل و اکتساب آنها هستیم. این مکتب که به نام پراگماتیسم، یا اصالت عمل نامیده می‌شود قضیه‌ای را حقیقت می‌داند که دارای فایده‌ی عملی باشد و به دیگر سخن حقیقت عبارت است از معنایی که ذهن می‌سازد تا به وسیله‌ی آن به نتایج عملی بیشتر و بهتری دست یابد. این نکته‌ای است که در هیچ مکتب فلسفی دیگری صریحاً مطرح نشده است گو این که ریشه آن را در سخنان هیوم می‌توان یافت، در آنجا که عقل را خادم رغبت‌های انسان می‌نامد و ارزش معرفت را به جنبه عملی منحصر می‌کند.

جغرافیای پراگماتیسمی در جستجوی اصلاح محیط زیست بشر از طریق به کارگیری فنون و شیوه‌های جغرافیایی است. بنابراین ارزش جغرافیا هنگامی مشخص می‌شود که دارای جنبه عملی باشد.

واژه‌های کلیدی: پراگماتیسم، حقیقت، تجربه‌گرایی، معرفت، واقعیت.

مقدمه

پراگماتیسم

در اواخر قرن ۱۹ یک روش فلسفی موسوم به Pragmatism در آمریکا توسط بعضی از متفکران (ویلیام جیمز^(۱)، چارلز سندرس پیرس^(۲)، جان دیویی^(۳)) به ظهور رسید. به نظر این متفکران پراگماتیسم انقلابی است علیه ایدالیسم و کاوشهای عقلی محض که هیچ فایده‌ای برای انسان ندارد در حالی که این فلسفه روشی است در حل مسائل عقلی که می‌تواند در سیر ترقی انسان بسیار سودمند باشد. این روش فلسفی همچون انقلابی بود علیه سیرت و سنت بی‌حاصل در مدارس آمریکایی و سیرت و سنت بیپهوده مابعدالطبیعی که در اروپای آن موقع در حال جلوه‌گری بود. اصحاب مصلحت عملی دریافتند که روش و نظریه‌شان در حل مسائل عقلی و در پیش بردن سیر ترقی انسان سودمند تواند بود. (حکیمی، ۱۳۷۳: ۶)

زمینه پراگماتیسم

این جنبش هنگامی در آمریکا به ظهور رسید که در دوره بعد از جنگ داخلی استعدادهای فرهنگی مردم کم‌کم بیدار می‌شد. در مدتی دراز، فعالیت فلسفی در آمریکا صرفاً در زمینه فلسفه‌های اروپایی بود. در آغاز قرن ۱۹ ناظر بسیار تیز فهم صحنه‌ی آمریکایی، الگزاندر دو کوئل اظهار داشت که در هیچ کشوری در عالم متمدن به اندازه ایالات متحده فلسفه کمتر جدی گرفته



با تجربه بیشتر و مشکلات دیگر، افکار و نظریات دیگری به اقتضای اوضاع و احوال جدید جنبه حقیقت پیدا می‌کند و متداول می‌شود. می‌توان گفت که هیچ زمانی ما به کمال یا اوج این جریان نخواهیم رسید. سیر مداوم ظهور و بسط افکار جدید برای مواجهه با اوضاع و احوال جدید همواره موجود بوده و خواهد بود. کوشش‌های آدمیان برای روبه‌رو شدن با جهان خویش به تحقیقات و پژوهش‌های بی‌پایان منجر خواهد شد که به نوبه خود به نظریات تازه‌تر رهنمود می‌گردد. در هر مرحله رشد تکامل بی‌پایان آنچه که ماحقیقت می‌نامیم چیزی خواهد بود که ما را قادر می‌سازد تا به نحو رضایت‌بخش مسائل و مشکلات جاری آن موقع را بررسی کنیم.

در مکتب پراگماتیسم، جهان حقیقی، همواره برای تغییر و دگرگونی آماده است. از این رو تئوری‌ها قابل تغییر و اصلاح می‌باشند. از طرفی ارزش‌گذاری بخش کاملی از حقیقت است.

درآمدی بر پراگماتیسم

پراگماتیسم: عمل‌گرایی در دهه ۱۸۶۰ و از بحث‌های شماری از اندیشمندان علوم، ریاضیات، حقوق، روان‌شناسی و فلسفه سرچشمه گرفت که همه آنها تحت تأثیر نظریه تکامل داروین، هدفشان دست‌یابی به فلسفه‌ای علمی بود که مسایل را با همان قاطعیتی که در علوم وجود داشت حل و فصل کند. واژه Pragmatic را کانت برای مشخص کردن نوعی حکم که درباره آن هیچ‌گونه یقین عینی وجود ندارد اما آدمی به آن عملاً یقین دارد به صورتی که این یقین با تمایل آدمی به شرط‌بندی بر روی آن نشان داده می‌شود بکار رفته بود. پیرس (۱۹۱۴-۱۸۳۹) تعریف اصلی این باور فلسفی را به صورت باروری که آماده است بر اساس آن دست به عمل بزند به روان‌شناس و فیلسوف بریتانیایی، الکساندرین نسبت داد اگر چه عمل‌گرایی فلسفه‌ای فرصت طلبانه نیست و با اعتقاد داشتن به اصولی مشخص ناسازگار نمی‌باشد، ولی دل مشغولی اصلی آن به چیزی است که برای رسیدن به اهداف در دسترس به کار آید. اندیشه عملی بودن برای فلسفه عمل‌گرایی جنبه محوری دارد. بنابراین نگاه یکی از بنیان‌گذاران پراگماتیسم، چارلز ساندرز پیرس (۱۹۱۴-۱۸۳۹)، مفهومات در واقع «نقشه‌های علمی» و موازینی جهت ارائه «تفسیر» از تجربیات بوده و اعتقادات، نیز «فرضیه‌هایی» برای توضیح آنها هستند. پیرس با ردّ این نظر که دانش را می‌توان مستقیم و بدون اتکاء بر تجربه کسب نمود، «عادات» را پیش‌زمینه‌هایی ضروری برای تفسیر و شناخت از تجربیات قبلی و ایجاد حرکت‌های آگاه و منطقی در حیطه‌ی فعالیت‌های علمی می‌داند. به نظر وی فرضیه‌های بشری عمدتاً بر مبنای تطابق با «موازین عقلانی» شکل می‌گیرند و لزوماً با واقعیات خوانایی ندارد (تاریخ فلسفه‌ی غرب، ۵۹۵ - ۵۹۲) بر این اساس، تئوری‌ها عمدتاً ماهیتهایی «ابزاری» برای حرکت به جلو و نه «راه» کاری پایان یافته» برای جواب به معماهای اجتماعی دارند و در نتیجه این که آرمان‌های عقیدتی چندان مناسب عملی با اهداف این زمانی انسان‌ها پیدا نمی‌کنند. (مجتبوی، ۱۳۷۲: ۱۰۹)

جغرافیا و مکتب پراگماتیسم

مکتب پراگماتیسم: پراگماتیسم مکتب اصالت عمل است. مکتبی که عملی بودن هر چیزی را ضروری می‌داند. در این مکتب غرض از حیات، همانا عمل است. بنیان‌گذار آن ویلیام جیمز آمریکایی است او می‌گوید حقیقت عبارت است از آنچه که بهتر و بیشتر امیال و آمال ما و از جمله سلاطین ما را ارضاء کند. در مکتب پراگماتیسم، علم نیز قدر و اعتبار عملی دارد و هدف

وسیله پیرس در سال ۱۸۷۹ فرموله شده و به وسیله جیمز و دیوئی توسعه پیدا کرده است که این تأثیر عمده‌ای در کشور آمریکا دارد و در آن جا به کارگرفته شده است.

۲- در این لفظ معنای جاری‌ش عادت کسی است که خود را با تمام شرایط سازگار می‌کند و به سمت اقدامات عملی جهت‌گیری می‌کند. (larous dictionary, 2007: 856)

بیشترین ستیز پراگماتیسم و ضدپراگماتیسم بر سر معنای واژه حقیقت است و نه بر سر هیچ یک از واقعیات مجسم در موقعیت‌های حقیقت، زیرا پراگماتیست‌ها به اشیای موجود معتقدند، همان طور که به تصورات ما از آنها معتقدند. تفاوت در این است که وقتی پراگماتیست‌ها از حقیقت سخن می‌گویند به نظر می‌رسد اغلب منظورشان چیزی را جع به خود اشیاء باشد. از آنجا که پراگماتیست اگر بپذیرد یک تصور واقعاً صحیح است، با هر چه که این تصور درباره موضوعش بیان کند هم موافق است. از آنجا که اغلب پراگماتیست‌ها به این نتیجه رسیدند که بپذیرند اگر متعلق تصور وجود داشته باشد، تصویری که چیزی درباره آن بیان کند کارکن است، به نظر می‌رسد مطلب مهمی برای نزاع باقی نمانده باشد و می‌توان از من پرسید چرا به جای درج مجدد سهم خودم در این همه زورآزمایی لفظی درک خودم را از ارزشها با روشن کردن کامل آن نشان نمی‌دهم. نظر پراگماتیسمی درباره حقیقت این رابطه دارای محتوایی معین است و همه چیز آن تجربه‌پذیر است، تمام ماهیت آن را می‌توان در عبارت ایجابی بیان کرد. کارکنندگی‌ایی که تصورات باید دارا باشند تا صحیح باشند به معنی فعالیتهای خاص فیزیکی یا فکری، بالفعل یا ممکن است که این تصورات می‌تواند درون تجربه‌ی مشخص ترتیب دهند. وقتی این داعیه پراگماتیکی پذیرفته شود امتیاز بزرگی به نفع پیروزی تجربه‌گرایی رادیکال ثبت می‌شود، زیرا رابطه‌ی میان یک شی و تصویری که حقیقتاً به آن عالم است از نظر عقل‌گرایان از نوع چیزهایی نیست که بدین گونه توصیف‌پذیر باشد، بلکه در خارج از هر تجربه موقتی ممکن قرار دارد، و بر چنین تعبیری از این رابطه است که عقل‌گرایی عادت دارد آخرین تجدید قوای سرسختانه خود را سازمان دهد. این مکتب که به نام پراگماتیسم، اصالت عمل نامیده می‌شود قضیه‌ای را حقیقت می‌داند که دارای فایده‌ی عملی باشد و به دیگر سخن حقیقت عبارت است از معنایی که ذهن می‌سازد تا به وسیله‌ی آن به نتایج عملی بیشتر و بهتری دست یابد و این نکته‌هایی است که در هیچ مکتب فلسفی دیگری صریحاً مطرح نشده است، گواهی که ریشه آن را در سخنان هیوم می‌توان یافت در آنجا که عقل را خادم رغبت‌های انسان می‌نامد و ارزش معرفت را به جنبه عملی منحصر می‌کند.

حقیقت در فلسفه‌ی اصالت عملی

پس یک نظریه اصالت درباره حقیقت این است که حقیقت امری است که برای یک عقیده یا یک فکر حاصل می‌شود، نه آن وصف ثابتی باشد برای فکری تا در کشف آن بکوشیم. یک فکر یا نظریه یا یک عقیده پیش از این که معلوم شود که مؤثر و مثمر است یا نیست به خودی خود نه صواب است نه خطا. هر نظریه و فکری در جریان آموزش آن، برحسب نتایج آن و سازش آن با سایر عقاید، حقیقی یا خطا یا حقیقی‌تر یا کمتر حقیقی می‌شود.

بدین سان، پیش از کشف آمریکا، این نظر که «سرزمینی وسیع میان اروپا و آسیا وجود دارد» نه راست بود نه دروغ. اما پس از اکتشاف کولومبوس و دیگران این نظریه حقیقی گشت. وقتی این نظر حقیقی شد انکار آن کذب و خطا گردید. پس حقیقت چیزی ساکن و ایستا و تغییرناپذیر نیست: بلکه با زمان رشد و توسعه پیدا می‌کند. در ازمنه مختلف در تاریخ انسانی، نظریات و افکار معینی ممکن است برای مسائل جاری آن موقع رضایت بخش باشد اما



عملی آن ارزیابی می‌شود. (شکوئی، ۱۳۶۴: ۱۹۶ - ۷)

کتاب «اصالت عمل نامی تازه برای برخی طرق اندیشیدن مطالعات همگانی در فلسفه» در سال ۱۹۰۷ انتشار یافت، مجموعه‌ای از سخنرانی‌هایی است که ویلیام جیمز (۱۸۴۲-۱۹۱۰) فیلسوف آمریکایی در سال ۱۹۰۶-۱۹۰۷ ایراد کرده است. [پراگماتیسم از کلمه یونانی «پراگما که به معنای عمل است» و کلمه‌ای است که نخستین بار چارلز پیرس انگلیسی در مقاله معروفش با عنوان چگونه می‌توان افکار خود را روشن ساخت به کار برده است. پیرس در این مقاله ثابت می‌کند که برای شناختن یک فکر کافی است که به تعیین رفتاری که این فکر برمی‌انگیزد پردازیم.] این اصل که ۲۰ سال بعد ویلیام جیمز بحث درباره آن را از سرمی‌گیرد در اندک زمان به نحوه گسترده‌گی رواج می‌یابد، دقیقتر بگوئیم اصطلاح پراگماتیسم فقط به این جریان که در دهه‌های آخر قرن ۱۹ مخصوصاً به همت جیمز و دیویی اروپا را فراگرفت اطلاق می‌شود. (کاپلستون، ۱۳۶۴: ۳۶۲)

جیمز از این اصل آغاز می‌کند که هیچ یک از نظام‌های فلسفی که تا این زمان پیشنهاد شده است قانع کننده نیست زیرا مذهب اصالت تجربه غیرانسانی و غیردینی است و مذهب اصالت عقل از صفت عینی عالم واقع غافل است (هیچ نظریه‌ای نسخه مطلق واقعیت نیست) همه‌ی نظریه‌ها جنبه سودمندی دارند و بیشتر صورت‌های ذهنی سازگاری با واقعیت‌اند تا جلوه‌ها و پاسخ به معنایی که از سوی الوهیت طرح شده است مذهب اصالت عمل تنها فلسفه‌ای است که در دسترس آدمی است زیرا سعی ما در راه شناخت، در هر قدم بر اثر ترجیحات و منافع نیازهای مانع‌ریزی و هدایت می‌شود، به همین جهت، جیمز به جای که اصل فکری و عقلی کاملاً غیر شخصی را ملاک حقیقت انگارد، فلسفه‌ای را می‌پذیرد که با احتیاجات و تمنیات ما مطابقت دارد، بر طبق اصول مذهب اصالت عمل، هرگاه نتایج زمینه‌ای در زندگی سودمند باشد نمی‌توان آن را طرد کرد. بدین ترتیب در شیوه تفکر ما امر حقیقی و درست و تنها آن چیزی است که در شیوه عملی مناسب باشد. حقیقت یک تصور صنعتی از این تصور نیست، بلکه حقیقت بر تصور ما فرود می‌آید و آنگاه تصور حقیقی می‌شود و حقیقت خود را از حوادث می‌گیرد. بنابراین، فلسفه امر حقیقی را مشاهده نمی‌کند، بلکه آن را خلق می‌کند.

بنابراین مذهب اصالت عمل به جای جستن انسجام مطلق سعی دارد که بر خورد‌های میان مکاتب مختلف را تعدیل کند. این فلسفه توانسته است نوعی عرفان ملموس باشد که معرفت را صورت ساده‌ای از سازگاری حیاتی می‌بیند، با این همه هدف آن عالی‌تر است و می‌خواهد ضابطه عمل را به مقام ضابطه‌ی عینی ارتقاء دهد. به همین جهت، فلسفه عملی به نوعی فلسفه انسانی (اومانیزم) تعبیر می‌شود که فرق دقیق آن بر حسب آرمان زندگی فلاسفه مخالف که مبلغ آن هستند، متغیر است. در نظر جیمز، این مکتب رنگ فلاسفه روحی (اسپیریتوالیسم) به خود گرفته است.

جیمز که روش خود را تجربی خالص می‌نامید در تعیین قلمرو تجربه با دیگر تجربه‌گرایان اختلاف نظر داشت و آن را علاوه بر تجربه حسی و ظاهری شامل تجربه روانی و تجربه دینی هم می‌شمرد و عقاید مذهبی مخصوصاً اعتقاد به قدرت و رحمت الهی را برای سلامت روانی مفید و به همین دلیل حقیقت می‌دانست و خود وی که در ۲۹ سالگی دچار یک بحران روحی شده بود با توجه به خدا و رحمت الهی و قدرت او بر تغییر سرنوشت انسان بهبود یافت و از این روی بر نماز و نیایش تأکید می‌کرد و خدا را هم کامل مطلق و نامتناهی نمی‌دانست بلکه برای او هم تکامل قائل بود و اساساً عدم تکامل را مساوی با سکون و دلیل نقص می‌پنداشت. ریشه این تکامل‌گرایی افراطی و تجاوزگرا را در پاره‌ای از سخنان هگل از جمله

علم ماهیت و کنه اشیاء نیست بلکه هدف اصلی علم نیز باید فایده عملی آن باشد. (شکوئی، ۱۳۶۴: ۱۹۲) جغرافی‌دانان مکتب پراگماتیسم در جستجوی یک دنیای واقعی تلاش می‌کنند. جغرافی‌دانان ابتدا وضع موجود را بررسی می‌کنند و در جغرافیای کاربردی علاوه بر وضع موجود، به آینده‌نگری نیز می‌پردازند. بسیاری از جغرافی‌دانان در تحقیقات و گزارش‌های جغرافیایی، به کار روی زمین، مکان مطالعه، روش‌های آماری و کارتوگرافی تأکید دارند. برخی دیگر برای استفاده از مدل‌های تئوریک اعتبار بیشتری قائل می‌شوند. مهم اینجاست که قبل از هر تحقیق جغرافیای کاربردی، ابتدا انتخاب خط فکری معلوم می‌گردد، چنانکه جغرافی‌دانان پیرو مکتب پراگماتیسم در راه جستجوی یک دنیای واقعی و گریز از ذهن‌گرایی، سؤالات زیر را مطرح می‌کنند:

۱- آیا ممکن است و ارزش دارد که مرحله تکمیلی تئوری‌های جغرافیایی دنبال گردد؟

۲- چگونه می‌توانیم ادراک جغرافیایی را با روش بهتری دنبال کنیم؟

۳- چگونه می‌توان و باید علم جغرافیا را مورد استفاده قرار داد؟

به سبب تأثیرپذیری جغرافیای کاربردی از مکتب پراگماتیسم، در مطالعات جغرافیای کاربردی روی مفاهیم اصالت عمل تأکید می‌شود و مسائل یا عملی مورد توجه قرار می‌گیرد. مکتب پراگماتیسم سبب می‌شود که جغرافی‌دانان پیرو این مکتب، قوانین عمومی و تئوری‌هایی که مفید و ثمربخش به نظر می‌رسد را به عنوان راهنما به کار بگیرند. به سخن دیگر، جغرافی‌دانان مکتب پراگماتیسم به همان اندازه به عمل تأکید می‌کنند که به اعتبار تئوری‌ها می‌اندیشند. پراگماتیسم، فلسفه اوایل قرن ۲۰ است. این مکتب مرحله تکمیلی خود را از عوامل زیر دریافت داشته است:

۱- سنت تجربه‌گرایی انگلیسی از جان لاک تا جان استوارت میل

۲- از کانت و جان‌شینان نزدیک او

۳- پوزیتیویسم قرن ۱۹

۴- سیر تکاملی بیولوژی

۵- روان‌شناسی علمی جدید (شکوئی، ۱۳۶۴: ۱۹۵)

مکتب پراگماتیسم، در تفکرات علمای علوم کاربردی به ویژه جغرافی‌دانان تأثیر بسیار داشته است. نگرش‌های مهم پراگماتیسم از چهار مفهوم زیر شناخته می‌شود:

۱- حقیقت همواره از پرتو معرفت-دانش و خطا ترکیب شده است.

۲- با توجه به جایز الخطا بودن لازم است که استدلال‌ات خود را از طریق به کارگیری روش‌های نظام‌پذیر، تجربه‌دار و ارزیابی مجدد تکامل بخشیم. چون در مکتب پراگماتیسم، حقیقت و نقطه نظر تفکر نسبت به آن تغییر می‌یابد و ممکن نیست که محقق نتایج حاصل از یک تجربه را برای همیشه تضمین کند، بلکه بهتر است همه داورها و پیش‌بینی‌ها همواره با قید و شرط بیان گردد. چرا که موفقیت‌های گذشته، توفیق آینده را تضمین نمی‌کند.

۳- دفاع از بررسی پیش‌بینی قیاسی: جغرافی‌دانان مکتب پراگماتیسم پیش‌بینی قیاسی را به کار می‌گیرند. برای جغرافی‌دانان این مکتب تئوری به مثابه اصول مهم به شمار می‌رود. با به کارگیری تئوری‌ها، جغرافی‌دان به ساختن فرضیه امکان می‌یابد و این فرضیه‌ها به او زمینه و تفکر پیش‌بینی می‌بخشد. برای جغرافی‌دانان مکتب پراگماتیسم، تعاریف، قوانین و تئوری‌ها، نقش اصول مهم را ایفا می‌کنند. در این مکتب با سیر تحول تئوری‌ها، پیچیدگی‌ها و اجزاء فرضیه‌ها تأیید و با سیاست‌گزینی و انتخاب خط مشی در طول زمان روبرو هستیم.

۴- مسائل انسانی عملی: برای جغرافی‌دانان مکتب پراگماتیسم، علم باید در حل مسائل انسانی به کار گرفته شود و ارزش علم هر جغرافی‌دان در توفیق



روشنگری در برابر واپسگرایی اشرافی و مذهبی قرار گرفته بود. پراگماتیسم صورت فلسفه‌ای میانجی به خود گرفته بود که می‌کوشید علم و مذهب، نظریه و عمل اندیشه نظری و تحلیل، طبایع خیال پردازو واقع‌گرا و مدرسه و زندگی را وحدت بخشد. یک تلاش عمده پراگماتیسم این بوده است که علم نوین را با فلسفه همانند سازد و نگرش‌های فلسفی سنتی را در پرتو پیشرفتهای علمی نوین به نقد کشد اما برخلاف گرایش مثبت‌گرای پراگماتیسم فلسفه و دیگر علایق انسانی را به نمونه ساده شده‌ای از علم مثبت تقلیل نمی‌دهد و یا آن را تابع این علم نمی‌کند. در درجه اول این نظریه تکامل و روشهای آماری نوین استدلال است که بزرگترین تأثیر را بر پراگماتیسم نهاده است. در درجه دوم شعر، تاریخ و فلسفه نظری را کاملاً جدی می‌گیرد و پراگماتیسم خواسته‌های مشروع و جوه دیگر تجربه انسانی - اخلاق و عمل اجتماعی، هنر و فلسفه نظری را کاملاً جدی می‌گیرد.

تفاوت مکتب پراگماتیسم، با سایر مکتبهای فلسفی

پراگماتیسم جهت‌گیری عملی دارد و روشهای تجربی را تا رسیدن به ارزیابی و اجرا ادامه می‌دهد و بالاخره، تحقیقات به خاطر حل مسائل فوری و اساسی جماعات انسانی صورت می‌گیرد. در علم جغرافیا این طرز تفکر فلسفی تا پایان کار به فعالیتهای ثمربخش انسانی و رفاه اجتماعی انسان می‌انجامد. جغرافیای کاربردی به این علت از مکتب پراگماتیسم تأثیر پذیرفت که در غرب صنعت به عامل صنعتی شدن و توسعه شهری، بهره‌گیری شدید از منابع طبیعی، گسترش شبکه راه‌های تجاری، شبکه‌های ارتباطی، غول شدن صنعت... همه جهت‌گیری عملی لازم را داشت.

پیروان مکتب پراگماتیسم، در جغرافیای کاربردی تأکید بیشتری در زمینه جغرافیای انسانی دارند. امری که جغرافی دانان مکتب فرانسه به ویژه ویدال دوبلابلاش نیز بدان معتقد بوده‌اند، که طرز تفکر ما عمل را تعیین می‌کند.

بنابراین در مکتب پراگماتیسم، جغرافیای کاربردی موارد زیر را به دنبال دارد:

- ۱- فضای جغرافیایی به موازات تغییر و تحول علم ما تغییرپذیر خواهد بود.
- ۲- فضای جغرافیایی در اثر حل عملی مسائل انسانی ساخته شده و دوباره ساخته می‌شود.
- ۳- هر فضای جغرافیایی به مثابه تجلی‌گاه همه عوامل انسانی در طول زمان است.
- ۴- حقیقت فضای زندگی از، ترکیب تجربیات انسانی به دست آمده است.
- ۵- مطالعات جغرافیایی، با مسائل عملی انسانی در فضای انسانی سرو کار دارد.
- ۶- مسائل جغرافیایی را می‌توان به نحو مطلوبی از طریق بهره‌گیری از روش علمی قیاسی بررسی کرد.
- ۷- فضای جغرافیایی از پرتو معرفت، دانش و خطا ترکیب شده است.

در نظر مکتب پراگماتیسم افکار و عقاید همچون ابزارهایی هستند برای حل مسائل و مشکلات بشر. تا زمانی که اثر مفیدی دارند صحیح و حقیقی‌اند و پس از آن غلط و خطا می‌شوند. به این ترتیب عقیده‌ای ممکن است مدتی به کار آید و مؤثر شود و از این رو فعلاً حقیقی است لیکن بعداً ممکن است نتایج رضایت بخش نداشته باشد و آن موقع به نظریه‌ای خطا و باطل تبدیل می‌گردد. بنابراین حقیقت چیزی ساکن و تغییرناپذیر نیست بلکه با گذشت زمان توسعه و تحول می‌یابد. آن چه در حال حاضر صادق است، ممکن است در آینده صادق نباشد. زیرا در آینده افکار و نظریات دیگری برحسب شرایط و اوضاع جدید، حقیقی شده و متداول می‌گردند. تمام امور تابع نتایج است و بنابراین حق امری است نسبی یعنی وابسته به زمان، مکان، مرحله معینی

در مقدمه پدیدارشناسی ذهنی می‌توان یافت. ویلیام جیمز که مانند غالب آمریکائیان به فعالیت محض نظری یا عقلی بی‌اعتنا بود، پی‌برده می‌پرسید غرض از نظریه‌پردازی چیست؟ و چه فایده‌ای به حصول می‌آورد؟ بررسی مسائل عقلی که نظریه‌پردازان را دچار اشکال و زحمت کرده است چرا اهمیت دارد؟ جیمز فکر می‌کرد که پیش از تعیین حقانیت و اعتبار هر نظر فلسفی، ابتدا باید معلوم ساخت که ارزش نقد آن چیست. یعنی این که چه نتیجه و هنری دارد و حقیقی بودن یا نبودن آن چه تأثیری خواهد کرد. بنابر نظریه اصالت مصلحت عملی، غرض و منظور از فعالیت‌های عقلانی و فلسفه‌پردازی‌های ما، کوشش برای حل مشکلاتی است که در جریان سعی و جهد ما برای بررسی تجربه، رخ می‌نماید. ارزش نقد و ماحصل افکار ما بستگی دارد به استفاده عملی ما از آنها، راجع به هر نظریه‌ای می‌توانیم بپرسیم که اگر بدان معتقد باشیم چه تفاوتی می‌کند، و اگر به آن عمل کنیم چه نتایجی از فعالیت‌های ماحصل می‌شود. اگر نظریه‌ای دارای هیچ ارزش نقدی نباشد، بدان معنی است که کمترین تفاوتی نمی‌کند که کسی معتقد باشد که آن درست است یا نه؟ زیرا هیچ تأثیری بر اعمال وی ندارد.

انکون پراگماتیسم به نظریه‌ای مبدل شده است که می‌گوید:

حقیقت، چیزی است که از دیدگاه انسان، خوب باشد. به سخن دیگر پراگماتیسم، یعنی این که درباره هر نظریه یا آموزه‌ای باید بر پایه نتایجی که از آن به دست می‌آید داوری کرد. به نظر پراگماتیست‌ها، اگر عقیده‌ای به نتیجه‌ای خوب و کارآمد برای انسان بینجامد، باید آن را حقیقی قلمداد کرد. حقیقت چیزی نیست که مستقل و مجرد از انسان وجود داشته باشد. تا قبل از این، نظریه اصلی و رایج درباره حقیقت این بود که حقیقت امری است جدا از انسان، چه کسی آن را بشناسد یا نشناسد. مثلاً گردش زمین به دور خورشید امری است که همیشه حقیقت داشته است. گرچه برای هزاران سال تصور بر این بود که زمین ثابت است و خورشید به دور آن می‌گردد. بر همین مبنا، صدق و درستی هر نظریه تطابق آن با واقعیت و نادرستی آن عدم تطابق با واقعیت بود. اما پراگماتیسم قائل به این شد که حقیقت امر جدایی از انسان نیست، بلکه تنها دلیل برای این که یک نظر درست و حقیقی است و یک نظر باطل و خطا، این است که اولی در عمل به درد انسان بخورد و برای او کارآمد و مؤثر باشد و دیگری چنین نباشد. به این ترتیب، معنای صدق قصه در پراگماتیسم تغییر یافت، صدق هر گزاره فقط توسط نتایج عملی آن سنجیده می‌شود نه در مقایسه با واقعیت خارجی، یک فکر یا عقیده است، به خودی خود نه صحیح است نه غلط. بلکه فقط در جریان آزمایش و کاربرد عملی آن است که برحسب نتایجی که از آن نظر گرفته می‌شود، صادق یا کاذب می‌شود، بدین سان و براین مبنا برای مثال تا پیش از کشف آمریکا این عقیده که سرزمین میان اروپا و آسیا وجود دارد، نه راست بود، نه دروغ اما پس از کشف آمریکا این نظریه به حقیقت پیوست.

ویلیام جیمز (۱۸۴۲-۱۹۱۰) یکی از فیلسوفان پراگماتیک معتقد بود که ایده‌ها وقتی حقیقت پیدا می‌کنند که با تجربه‌های عملی خوانایی داشته و تئوری‌های اجتماعی به مثابه ابزار برای حل مسائل و از جمله در جهت پیش‌بینی نمودن وقایع بکار برده می‌شود. (رشدیان، ۱۳۷۲: ۴۱)

یکی از اندیشمندان که جز به این خاطر نقش مهمی در بسط و توسعه عمل‌گرایی ایفا نمود چانسی رایت است که به طور مداوم بر اهمیت نظریه داروین تأکید می‌کرد.

این چنین پراگماتیسم با جهانی روبه رو شد که در برابر آن تقابل‌های بسیاری ظاهر شده بود. علم در برابر مذهب اثبات‌گرایی در برابر احساسات‌گرایی، ادراک شهودی در برابر تجربه حسی آرمان‌های دنیوی و مردم سالار



قانع کننده باشد، صحت آن قابل اثبات باشد و اثبات شود. جان دیویی در تفکرات خویش، از دوکس بیشترین تأثیر را پذیرفته است: هگل و داروین. از همین رو بعضی معتقدند که دیویی علی رغم آن که بیش از نصف عمر خود را در قرن ۲۰ سپری کرده است (۱۹۵۲-۱۸۵۹) اما اساساً باید وی را متفکر قرن ۱۹ شمرد. علاوه بر این وی از فلسفه پراگماتیسم نیز که در اواخر قرن ۱۹ و اوائل قرن ۲۰ توسط پیرس و جیمز در آمریکا ظهور کرد تأثیر قابل توجهی پذیرفته است.

جان دیویی در طی سالهای ۱۹۰۴-۱۸۵۹ از مطلق‌گرایی هگلی فاصله گرفت و دیدگاه تازه‌ای در فلسفه جستجو نمود اما همچنان تأثیرهای عمده‌ای را از دور هگل‌گرایی خویش در خود و اندیشه‌های بعدی‌اش حفظ کرد که انتقاد بر اشکال مختلف ثنویت و تکیه بر تأثیر جامعه بر فرد از مهمترین آنها است. دیویی در دوره جدید از اندیشه فلسفی خود به زیست‌شناسی روی آورد و طبیعت‌گرایی را جایگزین مطلق‌گرایی گذشته خویش کرد و کلید نظریه فلسفی خویش را در ارتباط میان انسان و محیط (زیست‌شناختی و فرهنگی) جستجو نمود. در این دوره، او از داروین تأثیر قابل توجهی پذیرفت و نوشته‌ای تحت عنوان تأثیر داروین بر فلسفه تهیه کرد. دیویی در این نوشته اشاره می‌کند که تأثیر داروین بر فلسفه، در غلبه یافتن او بر پدیده‌های حیاتی است و بنابراین منطق جدیدی جهت به کارگرفتن در ذهن و اخلاق و زندگی فراهم کرده است. بدین ترتیب دیویی با به کار بستن اصول داروینیسم در ذهن و اخلاق و زندگی به صورت یکی از پیشگامان داروینیسم اجتماعی درآمد و فلسفه خویش را بر آن مبتنی ساخت.

دیویی پراگماتیسم را این چنین تعبیر کرد که براساس روش علمی، هر گونه تفکری ناظر بر موقعیتی عملی است که متفکر در آن گرفتار است و تفکر به عنوان طرح عمل در موقعیت مزبور به حساب می‌آید. متفکر همچون نجار در هر یک از مراحل خویش، توسط موقعیت خاصی که با آن مواجه است، هم‌انگیز می‌شود و هم‌مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.

دیویی در سال ۱۹۳۴ که سخنرانی‌هایی تحت عنوان آئین مشترک (A common faith) داشت مذهب را به عنوان امری که از سوی وجودی، مقدم وحی شده باشد مورد انکار قرار می‌دهد و آن را به عنوان محصول شرایط طبیعی و اجتماعی انسان قلمداد می‌کند و مفهوم خدا را به عنوان ارتباط فعال بین واقعیت و آرمان در نظر می‌گیرد: نیروهایی در طبیعت و جامعه وجود دارد که آرمانها را به وجود می‌آورد و مورد حمایت قرار می‌دهد. این آرمانها بعداً توسط عمل که به آنها انسجام و یکپارچگی می‌بخشد وحدت می‌یابد. به این ارتباط فعال بین آرمان و واقعیت است که من (خدا) می‌دهم... اما تفاوتی مشخص بین وحدتی که در عرفان مطرح است و آنچه من در ذهن دارم قابل تصور است آنچه در نظر من است هیچ جنبه رمزی ندارد، بلکه طبیعی و اخلاقی است... این وحدت در واقع فعال و عملی است. بدین ترتیب به کارگرفتن اصالت ابزار در حیطه‌های مختلف دانش و ارزش و مذهب، دیدگاه‌های دیویی در این حیطه‌ها را مشخص می‌سازد بدین لحاظ پاسخ وی در مورد معیار حقیقت عبارت از فرضیه‌ای است که توسط تحقیق تجربی تأیید گردد و مسئله را حل کند. (دیویی، ۱۹۲۹: ۷۷۶) حالا با توجه به تأثیر اندیشه‌های دانشمندان و فیلسوفان دیگر بر پراگماتیسم تفکرات جان دیویی بر این مکتب را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مبانی فلسفی پراگماتیسم (دیویی)

۱- طبیعت‌گرایی تجربی (Empirical naturalism) است که با توجه به نگرش این فلسفه به واقعیت جهان به کار می‌رود زیرا واقعیت جهان همان طبیعت

از علم و تاریخ. ما هیچ زمان به حقیقت مطلق نخواهیم رسید زیرا علم ما، مسائل ما و مشکلات ما همیشه در حال تغییر است و در هر مرحله حقیقت آن چیزی خواهد بود که ما را قادر می‌سازد تا به نحو رضایت بخش مسائل و مشکلات جاری آن زمان را بررسی کنیم.

چارلز ساندرس پیرس (۱۸۳۹-۱۹۱۴) از جمله فیلسوفانی است که در اغلب مدت عمرش ناشناخته بوده ولی ناگهان به شهرت رسید. پیرس از شیوه‌ای که جیمز نظریه پراگماتیسم را می‌پروراند راضی نبوده و در سال ۱۹۰۵ نام نظریه خود را از پراگماتیسم به پراگماتیسیسم تغییر داد. پیرس اصطلاح پراگماتیسم را در سال ۱۸۷۸ برای اولین بار وارد فلسفه نمود. این اصطلاح از واژه یونانی پراگما به معنی عمل مشتق شده است.

پیرس در ژانویه همان سال در مقابله با عنوان «چگونه اندیشه‌هایمان را روشن سازیم» که در نشریه «ماهنامه دانش عامه» انتشار داد پس از خاطر نشان کردن این نکته که عقاید ما واقعاً قواعدی بر عمل هستند، اظهار داشت که برای بسط دادن یک مفهوم ذهنی فقط لازم است معین کنیم این مفهوم برای ایجاد چگونه رفتاری به کار می‌آید و آن رفتار برای ما یگانه معنای آن است، و واقعیت ملموسی که ریشه همه تمایزات ذهنی ما هر قدر هم ظریف باشد وجود دارد این است که این تمایزات چندان کوچک نیستند که به تفاوت عملی ممکن منجر نشود. پس برای کسب وضوح کامل در افکارمان درباره یک موضوع فقط لازم است توجه کنیم آن موضوع حاوی چه نتایج عملی متصور می‌تواند باشد. چه تأثیراتی می‌توانیم از آن انتظار داشته باشیم. کدام واکنش‌ها را باید تدارک ببینیم. پس درک ما از این نتایج بلاواسطه یا دور تمام درک ما از آن شیئی است، البته تا جایی که آن درک معنای مثبتی داشته باشد.

تصور پیرس از عمل‌گرایی روشی برای شفاف سازی تصورات بود و او آن را برای روشن کردن تصورات معنا، حقیقت و واقعیت مورد استفاده قرار دارد. پیرس بر آن بود که تحقیق از شک و تردید، از عدم یقین سرچشمه می‌گیرد، احساسی ناخوشایند که برای رهایی خود از آن تقلا و کوشش می‌نماییم. پیرس باور را احساسی خوشایند توصیف کرده است که به منزله عادت عملی مشخص می‌گردد. باور داشتن به مثابه داشتن عادت عملی به شیوه‌ای خاص و در شرایطی خاص است. این اندیشه بدان معناست که معنای تصویری انتزاعی را باید در تصور ما از آثار و نتایج عملی یا در پراگماتیسم راهی برای وحدت بخشیدن به علم و مذهب یافت زیرا محک تمام حقیقت، تجربه است و تجربه مذهبی هر فردی، بدون شک پدیده‌ای است که باید از سوی همه به عنوان یک حقیقت و واقعیت پذیرفته شود. هم چنین این افکار او را به کثرت‌گرایی، در معنای شخصی و اخلاقی و نه صرفاً ما بعدالطبیعی هدایت نمود. به لحاظ ما بعدالطبیعی، با ضرورت‌های فردگرایی و مکانیک‌گرایی و هم چنین با جهان کلیشه‌ای تصور گرایان مطلق مخالف نمود. اصول روانشناسی جیمز یک اثر کلاسیک است که بین روانشناسی فلسفی قرن نوزدهم و روانشناسی علمی قرن بیستم نوعی پل می‌زند. او آزادانه به وجوه فلسفی این موضوع می‌پردازد اما همیشه بر وابستگی ذهنی به زندگی فیزیولوژیک تأکید می‌کند. در کتاب «انواع تجربه‌های مذهبی» گرایش روانشناختی و گرایش فلسفی او، هر دو برای توضیح زندگی مذهبی متحد گشته‌اند به صورتی که در ابتدا توصیفی از پدیده‌های مذهبی ارائه می‌گردد و در انتها تحلیلی فلسفی از اهمیت این پدیده‌ها کتاب را به پایان می‌رساند.

کتاب «پراگماتیسم» او نظریه‌ای درباره حقیقت پیش می‌نهد که خود با ملاحظاتی روانشناختی در هم تنیده است. با در نظر گرفتن نظریه عمل‌گرایانه معنا درباره مفهوم حقیقت، جیمز به این دیدگاه رسید که حقیقت هر تصویری را باید در طرز کار آن یافت. هر تصویری حقیقت دارد اگر در تجربه



است و ماوراء طبیعت مورد قبول نیست.

۲- عملکردگرایی (Functionalism) است که به جنبه روان شناختی این فلسفه اشاره دارد و رفتارگرایی عملکرد گرایانه را مورد تأکید قرار می‌دهد.

۳- عمل گرایی (Pragmatism) و ابزارگرایی (Instrumentalism) که به جنبه معرفت‌شناسی این فلسفه نظر دارد. اما عنوان جامعی که عناوین مزبور را در برمی‌گیرد تجربه‌گرایی (Experimentalism) است.

دیوئی در تبیین ماهیت واقعیت از مفهوم تجربه (Experimentalism) به عنوان یک مفهوم اساسی استفاده می‌کند. به نظر وی نمی‌توان ماهیت واقعی را بدون در نظر گرفتن ارتباط انسان - جهان تبیین کرد و از همین نظر وی فلسفه خود را طبیعت گرایی انسان‌گرایانه می‌نامد. منظور از تجربه چیزی است که هم انسان و هم آن چه را او به تجربه در می‌آورد نه این که صرفاً یک امر روان‌شناختی باشد و به عنوان یک حالت روان‌شناختی در نظر گرفته می‌شود. (دیوئی، ۱۹۶۴: ۹۹)

دیوئی پراگماتیسم را در تمام حوزه‌های زندگی به ویژه در حوزه تعلیم و تربیت اعمال کرد، دیوئی بر آن بود که هر تصویری در صورتی حقیقت دارد که شرایط مسأله‌ای را که برای حل آن ساخته و پرداخته شده است برآورد کند. دیوئی در خارج از ایالات متحده به وسیله نظریه ابزارگرایی که روایت او از پراگماتیسم است بیشتر متهور است. در این نظریه تفکر اجتماعی به کلی شکلی از تحقیق اجتماعی است که تجربه و آزمون را در خود دارد و تجربه و آزمون خود مستلزم جرح و تعدیل است. ویلیام جیمز و جان دیوئی هر دو بر آن بودند که ذهن در روند تکاملی به عنوان ابزاری برای قادر ساختن مخلوقاتی که ذهن‌های خود را برای انطباق با محیط زیست خود جرح و تعدیل آن رشد و توسعه می‌بخشد شکوفا می‌شود و رشد می‌کند.

دیوئی در تبیین ماهیت و واقعیت از مفهوم تجربه به عنوان یک مفهوم اساسی استفاده می‌کند. براین اساس، به نظر وی نمی‌توان ماهیت واقعیت را بدون در نظر گرفتن ارتباط انسان - جهان (تجربه) تبیین کرد و از همین نظر، وی فلسفه خود را طبیعت گرایی انسان‌گرایانه می‌نامد. منظور از تجربه چیزی است که هم انسان و هم آنچه را او به تجربه در می‌آورد در برمی‌گیرد، نه اینکه صرفاً یک امر روان‌شناختی باشد و به عنوان یک حالت روان‌شناختی در نظر گرفته شود. جان دیوئی همان روش تحقیق در علوم تجربی را به عنوان روش تفکر معرفی می‌کند. این روش نه تنها در تفکر بلکه در یادگیری و تدریس نیز باید به کار گرفته شود و به عبارت دیگر روش یادگیری و تدریس، همان روش تفکر یا تحقیق در علوم تجربی است. (دیوئی، ۱۹۶۴: ۱۰۰)

نتیجه‌گیری

در واقع از دیدگاه این متفکرین پراگماتیسم، مهمترین موضوع، جداناپذیر بودن تئوری از عمل بوده، درستی تئوری، تنها از طریق استفاده از شیوه‌های علمی (آزمایشی، تجربی و...) و براساس نتیجه‌گیری عملی (پراتیگ) ارزیابی می‌شوند. پراگماتیسم مکتب نتایج است و درستی و نادرستی ارزش‌ها و واقعه‌ها و مواضع را براساس نتیجه آنها می‌سنجد. خط فکری پراگماتیسم با رد نظرگاه‌های ایده‌آلیستی برای اندیشه خصلتی مستقل از تجربه‌ی بشری قابل نمی‌شود و اعتبار آن را در گرو کارکرد آن در جامعه می‌داند. براین اساس حقیقت چیزی ثابت و غیرقابل تفسیر نیست و در عوض در حین گذر زمان تغییر می‌یابد. بنابراین، برای زندگی بهتر، چاره در کشف پدیده‌ها و روابط قانونمند اجتماعی در دنیا نیست بلکه در جستجوی دائمی برای نیل به راه حل‌های مفید و عملی برای خواسته‌های واقعه‌گراانه بشری است. به طور خلاصه بینش پراگماتیسمی، برای فلسفه نقش یک نیروی تعیین کننده

در جهت توسعه تکنیک‌های ابزاری برای مقابله با مشکلات اجتماعی، قابل می‌شود و با رد نظراتی که به وجود یک کلیت ارگانیک و اجزای تعیین گشته و قابل شناخت از طریق تعقل انسانی اعتقاد دارند پدیده‌های اجتماعی را به طور نامنظم و حقایق را متکثر و مشروط به زمانهای معین می‌بیند. بنابراین، این خط فکری با رد این که یک دنیای واقعی قانونمند وجود دارد طبیعتاً برداشت‌های متنوع نیز از خود، به جای می‌گذارد و از جمله این که برخی حتی محک درست بودن هر اندیشه‌ای را بدون توجه به ارزشهای انسانی، عملی بودن آن دانسته، با اعتقاد به روشهای ابزار گونه، فقط منافع فردی را برجسته می‌کنند. این در حالی است که از یک دیدگاه عدالت‌جویانه و آزادی خواهانه عملی بودن هر حرکت اجتماعی، لزوماً حمل بر خوب بودن و درست بودن آن نیست. براساس دیدگاه دیالکتیکی و مترقی، پدیده‌های اجتماعی، همواره، در حال تغییر و تحول بوده خصلت‌های ایستا و ارتجاعی آنها می‌باید همواره نفی شده عناصر مثبت، مترقی و انقلابی جایگزین گردند. در این جا عنصر پراگماتیک خصلت رادیکال و انتقادی دارد و از این زاویه واقعیات عینی اجتماعی، خارج از فعالیت‌های فکری و عملی انسان‌ها، شکل نمی‌گیرند. جامعه در کلیت آن به وسیله انسان‌ها ساخته می‌شود و قوانین دیالکتیکی تحول یابنده که ناشی از وجود تضادهای اجتماعی و طبقاتی است نیز نهایتاً بر مبنای دخالت مؤثر انسانها ترسیم می‌شوند. در واقع انسانها کلاً تولید کننده‌ی زندگی خود بوده، تعقل و خرد خود را، معمولاً در پرتوی وجود واقعیات اجتماعی بکار می‌برند. اما لزوماً زندگی همیشه به کام بشریت شیرین نیست. بنابراین نظر، گاهی درست و معقول پنداشته می‌شود که جنبه‌ی «کارایی» آن در جهت خواسته‌های نوع دوستانه یعنی ارزشهای آزادی خواهانه و برابرطلبانه باشد. در این ارتباط می‌توان گفت که این دیدگاه سوسیالیستی که هدف از تئوریهای اجتماعی می‌باید در جهت تغییر مترقی و مثبت در جهان باشد عنصر رادیکالیستی عمل گرایی (پراگماتیسم) را با خود به همراه دارد.

منابع و مأخذ

- ۱- اسکفلر، اسرائیل، ۱۳۷۳، چهارپراگماتیسم، مترجم محسن حکیمی، انتشارات قلم، ص ۶.
- ۲- باقری، خسرو- عطاران محمد(مترجمان)، ۱۳۷۴، فلسفه تعلیم و تربیت معاصر، انتشارات مؤسسه علمی فرهنگی قلم، ص ۱۲۵-۱۰۸.
- ۳- براون، استورات، ۱۳۷۹، صدفلسوف قرن بیستم، مترجم عبدالرضا سالار بهزادی، انتشارات حکمت، ص ۴۳۳.
- ۴- پایکین، ریچارد-استرول، آووروم، ۱۳۷۸، کلیات فلسفه، مترجم دکتر سیدجلال‌الدین مجتویی، انتشارات حکمت، ص ۱۰۹.
- ۵- جیمز، ویلیام، ۱۳۷۲، پراگماتیسم، مترجم عبدالکریم رشیدیان، انتشارات معرفت، ص ۴۱.
- ۶- شکویی، حسین، ۱۳۶۴، جغرافیای کاربردی و مکتب‌های جغرافیایی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۹۸-۱۹۲.
- ۷- فردریک، کاپلستون، ۱۳۷۴، تاریخ فلسفه، جلد ۸، انتشارات قلم، ۳۶۳-۳۶۲.
- ۸- معین، محمد، ۱۳۶۴، فرهنگ فارسی، جلد پنجم (اعلام آ-ع)، ص ۳۳۵.

9- Larous Dictionary, 2007, p. 856.

10- Johndewey, Experimentalism in Moral Theory, in Ibid, 1929, p. 776.

11- Johndewey, Experience and Nature, Quoted in T.H.b. Hollins(ed), Aims in Education, 1964-p. 99-100.

پی‌نوشت

- 1- V. Jeyms
- 2- Ch. Cenderes. Pires
- 3- John. dewey